



عکس: مرصیه میرزاد | شهرآر

آدمیت را از ایشان آموختم!

روایت مردی که ۳۰ سال در خدمت يك
عالم بود تا رسم زندگی را بیاموزد

بشنویم: «پزشکی بود که سالی یک مرتبه از آمریکا به تهران می آمد و شیخ واله در این مدت باید ایشان باید مراجعه می کرد و برای بیماری روی اش معاینه می شد. یکی از ریه هایشان مسئله داشت. شب اول ماه رمضان گفتند فلانی، من فردا باید به تهران بروم. یک ماشین بنز مدل پایین داشتیم که صبح اول ماه مبارک به سمت تهران راه افتادیم. من و حاج آقا یک دوست مشترک در سمت سمنان راه افتادیم. من و حاج آقا یک دوست مشترک در مهدی شهر سمنان داشتیم که پیش او رفتیم. با ایشان به مسجد رفتیم و نماز خواندیم. آن زمان دوستان به من گفتند برو تهران، اگر دکتر آمده بود بیا حاج آقا را به تهران ببر. دکتر نیامده بود و من به سمنان برگشتم. بعد نماز، چند نفر دنبال من راه افتادند تا حاج آقا را راضی کنم برایشان منبر برونند. حاج آقا درخواستشان را رد کرده بود. من به آقای واله گفتم. ایشان گفت مصلحت نیست. موقع خواب از حاج آقا پرسیدم چرا قبول نکردی؟ ایشان پاسخ داد: فلانی، آقای حائری سال سوم است که اینجا منبر می رود. الان هم در راه است. من نباید اینجا منبر بروم تا منبر ایشان از رونق نیفتد. آن زمان گریه کردم و گفتم رحمت خدا بر شما که چنین انسان والا بی هستتید. من به خاطر همین رفتارها مرید ایشان بودم. من کسی را مثل ایشان ندیدم!»

فقط می دانستم آدم خوبی است

کلید منزل آیت... واله در جیب رضایی است و هر زمان کاری دارد، با یک «یا...» وارد می شود. هر که مرحوم واله و رضایی را بشناسد، از ارادت آن ۲ به هم خبر دارد. دلیل این محبت را می پرسیم: «حاج آقا وقتی به زندگی ما آمد، فهمیدم همان آدم مخلصی است که ما می خواهیم. ایشان مرد خدا بود و مهرش به دل آدم می نشست. من همان ابتدا فهمیدم سیم ایشان وصل است و اگر می خواهم من هم ارتباطی با خدا داشته باشم، باید به دنبال ایشان بروم.» هنوز قانع نشده ام که رضایی توضیح می دهد: «من آن زمان اصلا بلد نبودم بخواهم تحقیق و تفحص کنم که ایشان چه قدر باسواد هستند. حاج آقا هم اهل این نبودند که بگویند چه مرتبه علمی ای دارند. من آن زمان اصلا دنبال این چیزها نبودم. فقط می دانستم که ایشان آدم خوبی است.»

رضایی از گمنامی مرحوم واله می گوید: «ایشان خیلی گمنام زندگی کردند. وقتی حرم پیاده می رفتند، سرشان پایین بود و کسی ایشان را نمی شناخت. دنبال جایگاه نبودند. خانه ایشان فرقی با خانه ما نداشت. چراغ های فیتیله ای داشتند که ۲ یا ۳ تا در خانه شان روشن بود. ظرفی آویشن و اسطوخودوس و این ها بود. می گفت سردیانه بگذارم یا گرمیانه، و بر اساس آن، از ما پذیرایی می کرد. سینی بزرگی توی خانه داشت که با آن سوهان عسلی درست می کرد و کنار چای به ما تعارف می کرد. یک عالم بزرگ به همین سادگی زندگی می کرد. در مجالس بزرگ، هنوز از منبرهای ایشان یاد می شود ولی زمان حیات گمنام زندگی کردند.» مکثی می کند و سپس ادامه می دهد: «من نمی خواهم ادعای آدمیت کنم ولی هر مقدار که آدم شدم، به خاطر وجود ایشان بود.»

که قارونی مرا با خود به مجلسی در خیابان سرشور برد. زمانی که رفتم، حاج آقا واله روی منبر بود. نشستم و گوش کردم. سخنرانی ایشان به دل من نشست. حرف هایش ساده اما پر مغز بود. معلوم بود این کلام از یک آدم آگاه سر می زند. کلام گرمی داشتند که هر کس گوش می کرد جذب می شد.

ایشان از منبر پایین آمد و من به ایشان سلام کردم. به ایشان گفتم که فلکه برق ۲ تا اتاق تازه درست کرده ام تا زندگی کنم و دلم می خواهد یک جلسه شبانه بگذارم و یک نفر منبر برود. از ایشان خواستم بیاید. بدون اینکه از من چیزی بپرسند، گفتند می آیم. قرار گذاشتیم شب های پنجشنبه بیایند و سخنرانی کنند. بیش از ۳۰ سال مرتب و بدون لنگش به این جلسه می آمدند. حدود ۱۵ سال قبل انقلاب و سال ها پس از آن، عجیب بود که همان فضای کم پر می شد. زمانی که هوا خوب بود، مردم بیرون و در راه پله می نشستند. مجالس ایشان گرم بود.»

۳۵ سال پول نگرفتند!

رضایی هنوز هم که یاد آن شب های جلسه آقای واله می افتد حرارت کلامش بالا می رود. دنبال کلماتش می دود تا آنچه دیده است توصیف کند. آخر مجبور می شود تأکید کند که مجالس ایشان خیلی گرم بوده است و به سراغ مصداق های نفوذ کلام ایشان می رود: «در همین مجلس ما خاطرم هست که پدرها دست بچه هایشان را می گرفتند و می آوردند. همان بچه ها الان هر کدام به جایی رسیده اند. خاطرم هست یک نفر با دو سه پسر بچه نوجوانش می آمد و می نشست. یکی شان سردار شده است و هر وقت مرا می بیند خدا پدریامری می دهد چون در مجلس ما با آقای واله آشنا شده است.» او بارها سعی کرده شیخ محمد از او پاکت روضه را بگیرد ولی موفق نشده است: «حاج آقا واله از همان ابتدا گفت من از شما پول نمی گیرم. چند وقتی گذشت و من چند باری تعارف کردم و نپذیرفتند. بارها به ایشان گفتم من پول خمس و زکاتم را می دهم. گفتند می خواهم حرفی که می زلم اثر داشته باشد. در طول ۳۵ سال من به ایشان پولی پرداخت نکردم.» زمانی که مرحوم واله ۴۵ روز روی تخت بیمارستان است، رضایی روز و شب بالای سر ایشان است تا بهبود پیدا کند: «آن زمان حاج آقا به من می گفتند از خانم از طرف من طلب حلالیت کن. من هم گفتم که هر چه ثواب من است که در خدمت شما هستم، ثوابش با همسرم نصف باشد.»

به خاطر آیت... حائری منبر نرفتند

روایت نپذیرفتن جلسات روضه در سمنان را هم چند نفری تعریف می کنند ولی روایت دست اول آن را باید از حاج آقا رضایی

سیده نعیمه زینبی | هر جادر مشهد برای مصاحبه رفتیم و از شیخ محمد واله پرسیدم، اسم او آمد. هر کس حاج آقا را می شناخت او را هم دیده بود. دیگر برای من معمولی شده بود که بگویند: «یک آقای رضایی بود...» تا من هم خوشحال از اینکه ایشان از قلم نیفتاده است، بگویم: «با ایشان مصاحبه گرفته ام!» شاید هم کورسوی نشاطی در اعماق تاریک درونم روشن می شد که شاید مسیر درستی را برای شناخت حاج آقا واله پیموده ام. خبر نداشتم وقتی به زادگاه شیخ محمد واله قدم می گذارم هم تجربه ام در مشهد تکرار می شود. اما آنجا هم وقتی به سراغ کسبه و آدم هایی که او را می شناختند رفتم، باز اسم ماشاء... رضایی به میان آمد، مردی که هر جادر توانش بود همراه مرادش بود تا بیاموزد و همراهی کند. رمضان زاده، پارچه فروش کاشمیری، بارها و بارها در سفرهایش به مشهد او را دیده بود. او می گفت: «همه کارهای حاج آقا را در مشهد ایشان انجام می داد. خودش و خانمش در خدمت شیخ واله بودند. از نظافت منزل تا شست و شوی لباس هایشان را انجام می دادند. شاید ۱۰ سال یا بیشتر آب خوردن را از یکی از قنات های دهات سمت فردوسی برای ایشان می آورد. خیلی ارادت داشت به حاج آقا.» این رفتارها برای ما حرف است ولی رضایی آن را زندگی کرده است!

۳۵ سال بدون لنگش آمد

خانه شان آراسته به بازی نور و سایه است که گلدان ها در آن آرام گرفته اند. مهم نیست اسباب خانه شان کجای اتاق را اشغال کرده است چون آنچه در همه جای خانه حس می شود آرامش است. رضایی که نشان رفاقت با مرحوم واله را بر پیشانی و مهر او را در دل دارد، خانه قدیمی اش را هم به نام حسینیّه واله نشان دار کرده است تا ارادتش را بیش از پیش به او ثابت کند. برای اینکه کلام را از جای خوبی شروع کرده باشم، می خواهم این ها را بگویم. او اما دلش می خواهد داستان را از نقطه اوج که بخش طلایی زندگی اش را ورق می زند، آغاز کند و به سراغ آشنایی اش با شیخ واله می رود: «من واله را نمی شناختم و حتی یک آشنایی ابتدایی هم با ایشان نداشتم. برایم یک غریبه بود. آنجا حاج حسین (ع) قارونی در حسینه کرمانی ها بود که اهل جلسات امام حسین (ع) بود و با من رفاقت داشت. یک روز به ایشان گفتم که دنبال آقای می گردم که برایمان جلسه ای داشته باشد. ماه محرم و صفر بود

ضمیمه روزنامه شهرآر
صاحب امتیاز
شهرداری مشهد
مدیرمسئول و سردبیر
سید هادی فیاضی
مسئول ضمیمه
قاسم فتحی
باتشکر از:
نعیمه زینبی